

منبع: پندهایی از علما

شاید کسی بیاید و از من حاجتی بخواهد، ولسو آنکه آن حاجت استخاری می باشد.

حاجات مردم را بر آورده سازم.

روی سکوی در منزلم برای آنکه تبسمی کرد و گفت: می نشینم

امیدوار به الطاف الهی بود.

اصفهانی که همسواره عارفی

شیخ محمد حسین حائری

خواهی کرد؟

بیشتر باقی نمانده است، چه شده و از عمرت چند ساعتی ققیان شیعہ در قرن سیزدهم قمری بود، گفتند: اگر همین امروز بدانی زمان مرگ تو نزدیک است و از عمرت چند ساعتی بیشتر باقی نمانده است، چه خواهی کرد؟

رسیدگی به احتیاجات مؤمنان



حکایت نیکان

سبک زندگی عارفان و عالمان بزرگ دینی در مواجهه با ناملایمات زندگی همیشه خواندنی است

بردباری در میدان عمل

اغلب عارفان و عالمان دینی، بردباری در زندگی را به عنوان یک اصل ثابت و تأثیر گذار می دانند که اگر انسان به آن مجهز باشد به راحتی از کمند مشکلات و ناملایمات زندگی گذر خواهد کرد. مرور سبک زندگی بسیاری از عارفان و عالمان دینی هم این را نشان می دهد. در برابر دشواری ها و مصیبت ها، نباید بی تابی کرد؛ چرا که با این کار، نه تنها گرفتاری انسان بر طرف نمی شود بلکه رنج و نگرانی او دوچندان

این قضیه کار خداست

در عراق ۳سال قحطی و گرانی به وجود آمد و همزمان با آن در جبل عامل لبنان هم قحطی شده بود؛ در سال فقط ۵لیبره عثمانی برای سیدمحسن امین عاملی که آن موقع دوران تحصیل و تدریس در نجف اشرف را می گذراند و ۷سر عائله داشت، می آمد و به جایی نمی رسید. از هیچ جای دیگری هم چیزی به این خانواده نمی رسید؛ چون او خود را به متوسل شدن به این و آن عادت نداده بود. با این حال، او به رحمت و توجه خداوند ایمان داشت و هرگز ناامید نشد.

برای همین سعی کرد با شرایط پیش آمده به قدر توان و امکان کنار بیاید. در سال اول قسمتی از لوازم منزل را که می شد از آن دست کشید، فروخت و در مخارج قناعت به کم و اکثفا به غذای اندک را در پیش گرفت. سال اول با قحطی و گرانی روز افزون در عراق و لبنان گذشت و سیدمحسن امین عاملی همچنان به درس و بحث مشغول بود و از مراجعه و استمداد از این و آن روی گردان و به گرانی و کمبود اعتنایی نمی کرد؛ مانند زمانی که وضع عادی بود. در سال دوم، قسمتی از کتاب هایی را که ممکن بود بفروشد فروخت و آن سال را گذراند.

در سال سوم، زیورآلات خانواده را فروخت. سال چهارم آمد در حالی که سیدمحسن امین عاملی هیچ چیزی برای فروختن و امرار معاش نداشت و قحطی و گرانی هم همچنان ادامه داشت؛ او هم بدون اعتنا به آن وضع به مطالعات و درس و بحث خود مشغول بود.

البته خدا هم او و خانواده اش را به حال خودشان رها نکرد و به فضل جاری و همیشگی اش آنها را متعمر ساخت. یک روز عصر که او در منزل مشغول مطالعه بود با صدای در بر خاست و آن را باز کرد و دید شیخ عبداللطیف العاملی الحدانی است. شیخ نامهای به سیدمحسن داد. آن نامه از مردی به نام شیخ محمد سلامه عاملی بود. در آن نامه نوشته شده بود: «حاج حسین مقدار ۱۰ الیبره یا بیشتر، طلای عثمانی به من داده است تا آن را برای شما بفرستم.» سیدمحسن نه حاج حسین را می شناخت و نه تا آن وقت از شیخ محمد سلامه چنین سابقه ای دیده بود.

منبع: اعیان الشیعہ

تا به حال نمک خداوند عالم را نخورده اید؟

در اوایل زندگی علامه محمدتقی مجلسی، از علما و محدثان مشهور قرن یازدهم هجری که البته آن زمان هنوز شهری ندداشت، مردی به او مراجعه کرد که ارادت خاصی به وی داشت. آن مرد گفت: همسایه ای دارم که از دست او به تنگ آمده ام. شب ها افراد فاسد و اشرار را به خانه خودش جمع می کند و مشغول عیش و نوش و سساز و رقص می شوند. آیا می شود در این باره راه علاچی پیدا کرد؟

علامه محمدتقی مجلسی گفت: امشب او را به مهمانی دعوت کن. من هم در آن مهمانی حاضر می شوم. آن مرد رفت و همسایه و اشرار و همچنین علامه مجلسی را برای شام دعوت کرد. وقتی مهمان ها همگی آمدند، رئیس اشرار با دیدن علامه مجلسی در آن جمع تعجب کرد و پرسید: چطور شد که تو هم به جرگه ما درآمده ای؟

علامه مجلسی گفت: چنین اتفاق افتاد. اشرار همه خوشحال شدند که یک نفر دیگر به افرادشان اضافه شده است.

شب دیگری از راه رسید و طبق معمول قرار بود که خانه همسایه محل گردهمایی اشرار شود. علامه مجلسی قبل از همه وارد منزل شد و در گوشه ای نشست. ناگاه رئیس اشرار با دار و دسته اش از در وارد شدند و نشستند و چون علامه

مجلسی را در مجلس دیدند برایشان ناگوار آمد. برای آنکه علامه مجلسی از غیرجنس آنها بود و به دلیل حضور او، عیش اشرار ناقص می شد. برای همین رئیس اشرار خواست که علامه مجلسی را از میدان بیرون کند. پس رو به علامه مجلسی کرد و گفت: شیوه ای که شما در دست دارید بهتر است یا شیوه ای که ما داریم؟

علامه مجلسی گفت: هر یک خواص و لوازم کار خود را بیان کنیم آن وقت ببینیم کدام بهتر است؟ رئیس اشرار گفت: این حرف منصفانه است.

وقتی شب سپری شد و صبح از راه رسید، رئیس اشرار به در خانه علامه مجلسی آمد و گفت: کلام دیشب شما بر من اثر کرد. حالا توبه و غسل کرده ام تا مسائل دین را به من هم تعلیم دهید. پس به دلیل تأثیر نفس علامه محمدتقی مجلسی آن شخص از هدایت یافتگان شد.

منبع: قصص العلماء

درمداران عالم را کرم نیست

خلیل بن احمد عروسی، از مشایخ اهل فضل و ادب و مؤسس علم عروض که در بصره زندگی می کرد، زمانی معیشت آنقدر بر او سخت شد که از کمک بندگان خدا قطع امید کرد و به نیت بهره مندی از کرم و الطاف خداوند به قصد خراسان حرکت کرد. ۳هزار نفر از مردم بصره که اغلب آنها از فضلا و ادبا و محدثین بودند نیز او را مشایعت کردند و چون در خارج از شهر به محلی که به نام «مرید» مشهور است رسیدند، خلیل روی به مردم کرد و گفت: ای مردم بصره،

حیف است در آخر عمر اسم من از طومار فقرا محو شود



شیخ مرتضی انصاری با آن همه وجوهات شرعیه که در اختیارش بود اما با کمال فقر و قناعت زندگی می کرد. روزی تجار بغداد مبلغ زیادی پول تهیه کرده به خدمت شیخ آورده و گفتند: «این پول از وجوه شرعیه نیست که شما در صرف کردن آن احتیاط کنید بلکه این پول ها از مال حلال کسب و کار ماست که به شما تقدیم می شود. شما زندگی خود را توسعه دهید تا در این مقطع سنی در رفاه و آسایش باشید.» شیخ مرتضی انصاری که همواره خداوند را روزی رسان بندگان می دانست و همیشه امیدش به رحمت خدا بود، پول های تجار را قبول نکرد و گفت: «حیف است که من که عمری را به فقر گذرانده ام در این آخر عمری خود را غنی کنم و نام من از طومار فقرا محو شود و در آخرت از مقام آنها باز بمانم.»

منبع: زندگانی شیخ مرتضی انصاری

در این شهر توقف جایز نیست

مدتی از آمدن شیخ مرتضی انصاری، به شهر دزفول می گذشت. او که به شیخ اعظم مرتضی انصاری شوشتری معروف بود و از بزرگ ترین فقهای شیعه قرن سیزدهم محسوب می شد، در آن زمان در شهر دزفول به امور شرعیه مردم رسیدگی می کرد. او در رسیدگی به امور شرعی مردم، فقط به رضایت خداوند می اندیشید و همیشه در هر کاری به خدا توکل می کرد. روزی ۲ نفر که با هم نزاعی داشتند خدمت شیخ رسیده و درخواست کردند به مرافعه آنها پایان دهد.

شیخ گفت: فردا برای حکم حاضر شوید. شبانه یکی از شخصیت های شهر به شیخ پیغام داد که چون یکی از این دو با او نسبت دارد، استدعا دارد که از او جانبداری کند.

شیخ از این پیغام به قدری ناراحت شد که شبانه قصد هجرت از وطن خود کرد و گفت: شهری که منتقدین آن در احکام شرعش مداخله می کنند، توقف در آنجا صلاح نباشد.

منبع: بیدارگران اقلیم قبله

کارگر مزرعه، مرجع دینی است

شیخ حسن بحرانی، از علمای شیعه بحرین (۱۳۴۰ - ۱۲۷۴ ق)، با آن همه علم و فضل، برای گذران زندگی خود و خانواده اش کارهای سخت انجام می داد و البته سخت هم کار می کرد.

در آن زمان مسائلی چند از جانب علمای اصفهان به وسیله حاکم بحرین که منصوب از طرف دولت ایران بود برای علمای بحرین فرستاده شد، تا جواب آن را بدهند؛ از جمله برای شیخ حسن بحرانی. قاصد برای رساندن مسائل و گرفتن جواب به «دهستان» رفت که قریه ای کوچک بود و مردمی فقیر داشت که با دلو از چاه آب می کشیدند و باغات اندک خود را آبیاری می کردند.

قاصد در آنجا سراغ شیخ را گرفت. او را به آن قاصد نشان دادند. قاصد مردی را دید ضعیف الجثه که با دلو برای مزرعه کوچک خود آب می کشید و چنان با رضایت و امیدواری این کار را می کرد که قاصد نتوانست قبول کند که شیخ مورد نظر همین مرد ضعیف الجثه است که با رضایت و امیدواری دارد کار دشواری را انجام می دهد. قاصد گمان کرد او را مسخره می کنند. خشمگین شد و آنهایی که مرد ضعیف الجثه را به او نشان داده بودند تهدید کرد.

شیخ ماجرا را دانست و کسی نزد قاصد فرستاد و به او فهماند که شیخ حسن بحرانی خود اوست. آن وقت دختر بچه خود را که به او کمک می کرد فرستاد قلم و دوات آورد و بدون مراجعه به کتاب جواب مسائل را نوشت. مرد قاصد که ابهت و جلالت دیگری از عالمان در ذهنش متصور بود، از دیدن آن منظره متعجب شد.

منبع: اعیان الشیعہ



همیشه بهاری

داستان

● ۲۱ خرداد ۱۴۰۳

● دوره جدید ● شماره ۱۱

● ۸ صفحه